

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم آقا می گفتند ما یکدفعه رفتیم مسجد سپهسالار همین مسجدی که الان میدان بهارستان است رفتیم مجلس ختمی بود و بعد نشسته بودیم افراد هم می آمدند می رفتند علما، حجج، می آمدند دیگر بر حسب مراتب یکی بلند می شود یکی نمی شود و یکی صلواتی و که آنجا بود مسئول مدرسه و خادم، تحویل می گرفت و دیگر می گویند واردش کن، فلانی آمده آیت الله فلان واردش کن یعنی چندتا هندوانه و خربزه و کدوتنبل از اینها بگذار زیر بغلش که خیلی ابهتش بیشتر بشود گفتند در این موقع یکی آمد خوب ما این را می شناختیم بدبخت هرّ را از برّ تشخیص نمی داد، دیدیم این خادم داد زد صلوات پشت صلوات حضرت آیت اله فلان خوب این را همه می شناسند این اینقدر صلوات نمی خواهد حالا یکی باشد خیلی آقا باشد صلوات، بعد مشخص شد قبلا از اینکه بیاید رفته دم

خادم را دیده است رفته مساله را حل کرده است  
خلاصه آن هم هیچی صلوات ول نمی کرد بابا خوب  
یکی فرستادی برایش بس است دیگه دو تا سه تا پنج  
تا چه خبر است؟! شعائر است شعائر باید محفوظ  
باشد شعائر داریم تا شعائر! کشیدن سجاده از زیر پای  
مرحوم آقای قاضی هم شعائر است! با سنگ زدن و  
شیشه مسجد ایشان را شکستن شعائر است! تهدید  
به قتل هم شعائر است! هر کدامش شعائر است.

قد آورد علی قولهم إن الشئین من نوع واحد  
یمتاز أحدهما عن الآخر إن اتحد المحل بالزمان بأن  
الزمان نفسه إذا كان مقداراً لحركة الفلك فمحلّه جسم  
واحد فیها إذا یمتاز مع وحدة المحل جزء منه من جزء  
آخر.

بحث امروز خیلی مطلبی ندارد، مرحوم  
آخوند در اینجا می خواهند یک نوع التیامی ببخشند  
در عبارات و تعبیراتی که از بعضی از بزرگان آمده  
است مانند مرحوم شیخ الرئیس و بعضی از افراد دیگر  
در مورد بهمینار هم ایشان فرمودند که تشخص در  
بعضی از موارد به معنای امتیاز و تمیز است و نه اینکه

تشخص به همان معنای حقیقی که تعین باشد که برگشتش به وجود است چون عرض شد آنچه که موجب می‌شود تحقق خارجی صورت بیوندد عبارت است از همان خصوصیت وجودیه شیء که بواسطه آن خصوصیت هم خودش تعین پیدا می‌کند و هم باعث امتیاز خود از سایرین خواهد شد و ما بواسطه او آن امتیازات را از دیگران احساس می‌کنیم به این می‌گویند تشخیص و اما در بعضی از موارد پیش آمده که بجای تمیز، تشخیص گفته شده است وقتی که بین دو شیء یک نوع وحدتی وجود دارد امتیاز یکی از دیگری بواسطه همان هیئت او است این هیئت خارجی او موجب می‌شود این اینجا از دیگری امتیاز پیدا می‌کند چطور در طایر، بین طایر و بین ولود آنی که بچه می‌زاید آن مساله مشخص است شما دو کبوتر، دو حیوان، دو خفاشی که یکی نر است و دیگری ماده است وقتی که حرکت می‌کند آنی که دنبال ماده حرکت می‌کند مشخص می‌شود از دیگری یا فرض کنید دو تا کبوتر دیگر دو تا حیوان دیگر آن نحوه هیئت خارجییه او است که موجب امتیاز

بین او و بین دیگران خواهد شد. مساله‌ای که در اینجا مطرح شده است یک ایرادی مطرح کردند که بر آن اساس مرحوم آخوند مساله را به آن امتیاز ذاتی زمان کشاندند صحبت این است که اگر دو شیء در یک نوع واحد با هم در آن حقیقت نوعیه‌شان متحد باشند پس بنابراین اختلافشان این اختلاف می‌شود اختلاف زمانی در صورتی که محل، محل واحد باشد فرض کنید که اگر یک هیئت بر یک محلی عارض بشود آن امتیاز آن هیئت و آن وضع، نسبت به وضع دیگر در صورت اتحاد محل اختلاف زمان است وقتی که الان من در اینجا به این وضع نشستم و یک ساعت دیگر هم همین وضع را دارم پس این فرق بین این وضع و بین وضع دیگر چیست؟ در صورتی که هر دو این یک مقوله است و در تحت یک نوع است این اختلافش اختلاف به زمان است. زمان این وضع در فلان ساعت بوده و این تبدیل پیدا می‌کند به ساعت فلان، بدون این که خود وضع تغییر پیدا کند و خود آن هیئت آن خصوصیت خودش را عوض کند و موقعیت خودش را تغییر بدهد اشکالی که در

اینجا شده این است که در مساله زمان این قضیه ایراد شده زمان گفتم که عبارت از حرکت فلک است و آن کمیت حرکت است که زمان را تشکیل می دهد وقتی فلک بر همان هیئت سابق این زمین را ثابت و افلاک را به دور زمین اینها در حال حرکت می دیدند تفاوتی نمی کند علی کل حال این حرکت است که موجب وجود زمان است چه شما زمین را متحرک بدانید بدور خود و بدور خورشید یا اینکه زمین را ثابت و آنها را متحرک بدانید این تفاوتی از نقطه نظر کمیت ندارد و به آن کمیت زمان گفته می شود یک ساعت یعنی حرکت زمین از یک نقطه به نقطه دیگر یا از یک منطقه به منطقه دیگر در منطقه البروج که حرکت به دور شمس دارد در هر کدام از این مناطق که قرار بگیرد آنجا برای او اسم خاصی است و وضع خاصی دارد و این حرکت افلاک بر

یک جسم واحد واقع می شود پس وقتی که این جسم، جسم واحد است چطور شما یک جزئی از زمان را بر جزء دیگر می توانید امتیاز بدهید؟ جسم، جسم واحد است آن جسم واحد در حال حرکت

است و شما چیزی ندارید که با او امر ثابتی باشد و بواسطه آن امر ثابت بتوانید بین این دو حرکت را بتوانید امتیاز بدهید این اشکالی که نسبت به این قضیه شده است جوابی که مرحوم آخوند می دهند جواب روشنی است جواب این است که امتیاز خودش فی حد نفسه روشن است و امتیاز روز یکشنبه از روز دوشنبه، به نفس خود یک شنبه و دوشنبه بودن است یعنی خود یک شنبه بودن ذاتا امتیاز دارد از روز قبل و روز بعد خودش و نیازی به محل ندارد که یک محلی مختلفی داشته باشد عروض این زمان بر آن محل با عروض این زمان بر محل دیگر تفاوت کند خود نفس این عارض که عبارت است از زمان، این خودش اختلاف ماهوی دارد و موجب امتیاز یکی از دیگری خواهد شد و همین مساله در مورد عدد هم صدق می کند عدد دو مقدم است بر سه و مؤخر است از یک. نفس این عدد از نظر ماهیت و از نظر حقیقت و رتبه اقتضای امتیاز می کند بدون شیء دیگر و بدون امر دیگری، این مساله به این کیفیت است. لذا در کلمات بزرگان

مثل مرحوم شیخ الرئیس در آنجائی که بحث تشخیص را می‌کند ما متوجه می‌شویم که مقصود از تشخیص آن تعین خارجی نیست چون تعین خارجی حقیقتش به زمان است آن به خود وجود است آنچه که موجب امتیاز است ممکن است علل مختلفی داشته باشد و کلام شیخ الرئیس در اینجا به یک مقوله برمی‌گردد ایشان می‌فرمایند از بین مقولات تنها مقوله‌ای که خودش فی حد نفسه اقتضای تشخیص را می‌کند بدون شیء دیگر و بدون امر دیگر، وضع است. البته به ایشان اشکال شده است و مرحوم صدرالمتالهین اشکالی که کردند گفتند فقط وضع نیست که خودش اقتضای امتیاز را می‌کند بلکه یک هیئت با هیئت دیگر این خودش فی حد نفسه اقتضای امتیاز و تفارق بین دو را می‌کند بلکه به این غیر از هیئت خود زمان هم، آن اقتضای امتیاز را می‌کند زمان گذشته قطعاً امتیاز دارد با زمان حال و زمان آینده پس بنابراین انحصار امتیاز در مقوله وضع و اینکه نفس مقوله وضع فی حد نفسه بدون ملاحظه محل، خودش فی حد نفسه اقتضای امتیاز را می‌کند این

مساله صحیح نیست چون در همه مقولات کم و کیف و امثال ذلک آن ملاحظه محل عروض این مقوله است که موجب افتراق است. ولی خود وضع یک مقوله‌ای است که فی حدّ نفسه این اقتضای امتیاز را می‌کند شما وقتی که یک هیئت را مشاهده بکنید، این هیئت یک عرضی است که عارض بر محل می‌شود و موجب دگرگونی و امتیاز آن محل از سایر و بقیه می‌شود این هیئت است که این امتیاز را می‌رساند و آن شخص ممکن است باز هیئتش را عوض کند الان یک شخصی چهارزانو نشسته بعدا تبدیل می‌شود به دوزانو همان شخص است. محل، محل واحد است منتهی خود آن وضع شما می‌بینید تغییر پیدا کرد، با تغییر وضع شما امتیاز را می‌فهمید در حالتی که فرد یکی است و عوض نشده کسی به او اضافه نشده یا کم نشده ولکن این خصوصیت آن عارض است که فی حدّ نفسه موجب امتیاز او از بین بقیه است که در اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند که غرض مرحوم بوعلی از تشخیص، همان معنای امتیاز است نه معنای تشخیص که به عنوان تعیین و تحقق



خارجی است که آن تحقق خارجی بالوجود است و غیر از وجود چیزی نمی‌تواند تعین و تشخیص را برساند این مطلب خیلی مساله ندارد.

### بحث و تعقیب

وقد آورد علی قولهم إن الشئین من نوع واحد  
یمتاز أحدهما عن الآخر إن اتحد المحل بالزمان که این  
مطلب که گفتند دو شیء از نوع واحد امتیاز پیدا می‌کند  
یکی از دیگری، دو شیئی که در تحت یک نوع باشند اگر  
اتحاد محل داشته باشد این یمتاز احدهما بالزمان، این  
امتیازش امتیاز به زمان است یعنی وقتی که یک عرضی  
عارض بر یک محل بشود همان عرض در صورت  
امتداد چگونه از آن دیگری امتیاز پیدا می‌کند؟ می‌گوید  
الان شما یک ساعت است اینجا همینطوری نشستی  
خسته نمی‌شوی؟ می‌گوید که نه بر من یک عرض  
عارض نشده است و آن چهارزانو بودن است بابا یک  
ساعت است اینجا نشستی این یک ساعت با آن قبلش  
فرق می‌کند این امتیازش امتیاز به زمان است. گرچه  
در اینجا این عرض، عرض واحد است ولیکن بواسطه

اختلاف زمان، هر نقطه از زمان با آن نقطه قبل بخاطر این خصوصیت در اینجا تفاوت می‌کند این ایراد چیست؟ این ایراد این است بان الزمان نفسه اذا كان مقداراً وقتی شما معیار امتیاز را، زمان آوردی خود زمان چه دخلی در امتیاز می‌تواند داشته باشد در حالتی که خودش قائم به يك محل است و آن محل عبارت است از همان جسمیت فلکیت، اذا كان مقدار لحركة الفلك فمحل این زمان می‌شود يك جسم واحد که این جسم واحد زمان را به وجود آورده است و آن جسم واحد در حرکت خودش دارای اختلاف است پس بنابراین شما چیزی ندارید که بواسطه آن معیار بخواهید خود زمان را تقسیم کنید و بواسطه تقسیم زمان آن اشیائی که در تحت نوع واحد هستند بخواهید بینشان اختلاف قائل شوید فبماذا يمتاز مع وحدی المحل جزء منه من جزء آخر به چه چیزی امتیاز پیدا می‌کند؟ با وحدت محل جزئی از زمان از جزء دیگر در اینجا چون خود جسم، جسم واحد است و آن جسم واحدهم قابل تجزیه نیست پس بنابراین چیزی که موجب بشود زمان

از آن زمان دیگر تجزیه بشود و اختلاف پیدا نکند نداریم پاسخی که دادن خیلی روشن است فرمودند که ان تمیز بین اجزاء زمان، تمیز بین زمان به خود زمان است کاری نداریم که آیا این زمان تعلق می‌گیرد به جسمیت فلك یا به جسمیت کره عرض یا شمس یا چیز دیگر، نه، خود این اجزاء زمان فی حد نفسه اینها با هم اختلاف دارند حالا این جسمشان هر چه می‌خواهد باشد آن چه که زمان بهش تعلق گرفته هر چه می‌خواهد باشد فرقی ندارد. فإن المسمى بالزمان حقیقی متجددی متصرمی يك حقیقتی است که همیشه در حال تجدد و در حال گذشت است و لیست له ماهی غیر اتصال الانقضاء و التجدد ماهیتش غیر از اتصال انقضا و تجدد چیز دیگری نیست یعنی حقیقت زمان حقیقت منقضی شدن يك مرتبه است و تجدد مرتبه دیگر است این حقیقت زمان است فالسؤال بأنه لم يختص يوم كذا بالتقدم علی يوم كذا چگونه است که روز یکشنبه جلوتر از دوشنبه است وبم أمتاز احدهما عن الآخر چه چیزی باعث امتیاز یکشنبه از دوشنبه شده است مع تشابهها و

تساویها در حقیقت نوعیه اینها يك شیء هستند يرجع  
این سوال يرجع الی مثل ان يقال، مثل اینکه گفته بشود  
لم صار الفلك فلکا فلك، فلك شده خوب بخاطر اینکه  
خدا فلکش کرده است ما جعل الله مشمشی مشمشی  
بل أوجدهما خوب این هم همینطور است چرا آب، آب  
شده است؟ چرا نان، نان شده است؟ خوب آب، آب  
است خصوصیت آب همان چیزی است که جعل به آن  
تعلق گرفته است یعنی در اینجا خود ذاتیت شیء  
خودش دلیل بر وجود شیء است دیگر لم نمی خواهد و  
هلیی نمی خواهد فان یوم کذا لا هویه له هیچ هویتی،  
سوی کونه متقدم علی یوم کذا، سوای این که این متقدم  
بر این روز و متأخر از آن روز و متمیز است از روز،  
و متمیز کما أن تقدم الاثنین علی الثلاثه طبعاً و امتیاز عنها  
تقدم به تقدم طبعی و امتیازش از ثلاثه لیس الا بنفس  
کون اثنین به خود این اثنینیت است ویتضح ذلك  
اتضحاً شدیداً این مطلب کاملاً روشن می شود با این  
مثالی که می زنیم بأن امتیاز ذراع من الخط عن نصفه  
امتیاز يك ذراع خط از نصفش لیس بشیء خارج عن

نفس هویتة این بواسطه چیزی خارج از ذات خودش نیست لانهما مع قطع النظر عن الامور خارجی چون با قطع نظر از امور خارجی از این خط آن اموری که از این خط خارجند من المحل آن محلی که این خط بر او عارض شده است مثل کتاب یا زمان یا زمانی که این مدت امتداد این خط است از اول تا آخر اینها، من يك دفعه دستم را از اینجا می آورم به اینجا با این سرعت محدود این چهارثانیه طول می کشد ولی با همین سرعت دستم را بیاورم تا وسط دو ثانیه طول می کشد الان فرق بین این نصف و بین این بواسطه چیست؟ این که زمان در اینجا نصف شده است ما در اینجا نصف می گوئیم یا اینکه محل را ما در اینجا بزرگتر می بینیم، می بینیم این در اینجا فرض کنید این بین دو نقطه این محل استیعاب بیشتری کرده از این جلد تا نصف این، ایشان می گویند اینها همه معروضات خط معروضات خط ارتباطی به خط ندارد خود خط در هویت ذات خودش با نصف خودش تفاوت دارد حالا این محلهش هرچه می خواهد باشد این مطلب را ما فوراً در ذهن ببریم ما اصلاً کاری

به کتاب نداشته باشیم شما يك خط را در نظر بگیرید در  
ذهنتان فرض کنید بیست سانت حالا نصفش کنید آیا  
نصف احساس می کنید یا نمی کنید با اینکه اصلا کتابی  
نیست دفتری نیست دری نیست هیچ چیزی وجود  
ندارد یعنی نفس خود تصور هویت شیء هویت این  
مقوله، نفس تصورش اقتضا می کند که شما آن فرق و  
اختلاف را ادراك کنید بدون اینکه محلی در اینجا چه محل  
و چه زمان نقشی در این امتیاز داشته باشد فقد علم أن  
التمیز عن المشارکات النوعی تمیز از آن چیزی که در  
نوع با همدیگر هستند فرض کنید کمیت باشد کیفیت  
می خواهد باشد هر چه می خواهد باشد قد يحصل بنفس  
الحقیقی گاهی اوقات به خود حقیقت آن شیء تمیز  
حاصل می شود و ما نیازی به امر دیگر نداریم و ما وجد  
فی کلام الشیخ من أنه لیس شی من المقولات یتشخص  
بذاته الاالوضع امتیاز هیچکدام از مقولات ما نداریم  
از این مقولات عشره که تشخص پیدا کند به ذات  
خودش بدون نیاز به امر دیگر مگر مقوله وضع و هیئت  
عارض برشیء، که آن خود فی حد نفسه بدون قیام به

شیء این تشخص دارد به ذات، این منظورشان تشخص نیست منظورشان امتیاز است فمراده الامتیاز عن الغیر مطلقا مع وحدی الزمان امتیاز عن الغیر مطلقا با وحدت زمان یعنی در صورتی که زمان، زمان چه باشد؟ واحد باشد والا اگر زمان متعدد باشد در اینجا امتیاز به زمان است فانه لا یحصل الامتیاز مع وحدی الزمان، امتیاز با وحدت زمان حاصل نمی شود مگر به وضع فرض کنید بین دو شیء یک وضع وجود دارد در بین دو شیء در وحدت زمان این امتیاز، امتیازش به وضع است در صورتی که این وضع به دو محل تعلق بگیرد الان همه در اینجا چهارزانو نشستند ظاهرا بعضی ها دست گذاشتند زیر چانه شان بعضی ها دو زانو هستند الان در اینجا زمان زمان واحد است ولی وضع ها متعدد است فرق می کند این در اینجا وضع موجب اختلاف است ولی عکسش اگر حالا وضع، وضع واحد باشد زمان در آنجا زمان متعدد باشد دیگر در آنجا زمان است فرض کنید خود من که دارای یک وضع هستم از اولی که بحث شروع شده تا الان دارای

يك وضع هستم آن که باعث افتراق بین وضعهایی است که همه در تحت يك نوع هستند آن باعث افتراقش چیست؟ زمان است شما زمان را بگیرید دیگر در اینجا بین اول و آخر و وسط نشستن دیگر تفاوتی احساس نمی‌کند کما انه لا يحصل الامتياز مع وحدی الوضع الا بالزمان با وحدت وضع مگر به زمان، اگر زمان متحد نباشد کیش داشته باشد و اما امتیاز کل وضع عن وضع حالا خود وضع از يك وضع دیگر نشسته با چهارزانو، چهارزانو با سه زانو، سه زانو با دو زانو، قیام و قعود و بقیه اوضاع دیگر عن القیام فحاله کحال امتیاز زمان عن زمان و مقدار حالش مثل زمان است خود نفس تربیع با تثلیث تفاوت می‌کند خود نفسش این دیگر احتیاجی به محل ندارد حالش حال امتیاز زمان است مقدار است از يك مقدار دیگر من انه مما يحصل بنفس حقائقها این امتیاز حاصل می‌شود به خودش بدون احتیاج به شیء دیگر والتشخص بالمعنی المذكور مرحوم آخوند می‌فرمایند این تشخیص با این معنایی که شد که امتناع اشتراك سایرین در این حقیقت و هویت



شخصیت، با این بیانی که ما تشخص را گفتیم نه آن تشخصی که به معنای امتیاز است خوب آن به معنای يك عرضی است این تشخص که حدود وجودیه يك شیء از دخالت سایر تعینها و سایر اشیاء و سایر موجودها به حریم خود ممانعت می کند این تشخص قد یکون بنفس الذات خود این بنفس ذات است كما فی واجب الوجود، خود ذات واجب الوجود فی حد نفسه این هر وجود دیگری را از خود دفع می کند می گوید من وجودم برای همه کفایت می کند این که وجود دیگر ندارد وقتی وجود واجب الوجود هست دیگر وجودی نه در کنار او قرار می گیرد و نه داخل در وجود او می شود و نه از وجود او کم می کند و تکه می کند و او را در کنار او می گذارد خود وجود واجب الوجود که اطلاقی است نفس خود اطلاق، اقتضای مانعیت می کند از سریان وجودی دیگر به این وجود از ورود آن وجود دیگر به حریم آن وجود. لذا آنچه که در عالم وجود، از تعینات و ماده و امثال ذلك همه است هیچکدام اینها در کنار وجود واجب الوجود نمی تواند

قرار بگیرد این محال است این همان مطلبی است که بین عرفا و بین حکما در این قضیه اختلاف است و قد یكون بلوازم الذات كالشمس گاهی به لوازم ذات این تشخص مثل شمس می ماند فان الوضع هناك من لوازمها، با وضع در مورد شمس از چیست؟ از لوازم آن شمس است و قد یكون بعارض لاحق فی أول الوجود گاهی بواسطه عارضی است که این ملحق می شود به اول وجود و قد بُینَ أنه من باب الوضع و الزمان لا غیر این وضع بر دو زمان است که مرحوم شیخ هم فرمودند و أما تشخص النفس تشخص نفس، این نفس چطور تشخص پیدا می کند و چطور حقیقت پیدا می کند؟ آیا همان روح است که به شکل دیگری یا اینکه با روح تفاوت می کند و جدای از اوست؟ این تشخص نفس و تعین نفس و تحقق نفس، آنچه که ما داریم می بینیم بدن است نفس را که نمی بینیم این تشخص نفس بواسطه علاقه ای است که بینها و بین البدن این ارتباطی که بین آن روح با بدن پیدا می کند این ارتباط او را مضیق می کند محدود می کند پائین می کشد

از آن مرتبه اعلی پائین می کشد و محصور می کند در این بدن، به این علقه‌ای که با بدن ایجاد می کند برای او آن محدودیتی را که می آورد ما آن را اسمش را می گذاریم نفس. این محدوده را اگر از خودش بگیرد دارای يك وجود سعی می شود که با این نفس تفاوت می کند لذا نفس و روح اینها همه يك حقیقت واحده است تفاوت نمی کند منتهی به مرتبه‌ای دارای اسم خاصی است در مرتبه تعلقش به بدن است که به او نفس می گویند ولی در مرتبه چیز در آنجا داریم و نفخت فیه من روحی نگفته است: نفخت فیه من النفسی، نفخت فیه من روحی، داریم و همچنین روحه یصعد الیه نه نفسه یصعد الیه، روح در آنجا، آنی که جنبه تجردی پیدا می کند و اتصال پیدا می کند با آن مبدأ آن نفس نیست آن عبارت از روح است منتهی آن که تدبیر بدن را می کند آن عبارت است از نفس و تشخص القوی البدنیه فبالبدن الذی هی فیه، تشخص قوای بدنی به همان بدن است آن قوایی که در بدن منظوری است و هرکدام دارای هویت خودش است قوه شامه و

اعصاب و عضلات و انبعاث عضلات و فرض کنید  
حرکات و اینها هر کدام دارای آن محل است که این قوا  
قائم به آن محل است.